

## قوت یابی حزب چپ آلمان بعد از بحران

و

## عصبانیت محافظه کاران

بیان مختصر بحران به عنوان مقدمه:

اشغال آلمان بوسیله کشور های عضو ائتلاف ضد هیتلری در ختم جنگ جهانی دوم و سرانجام ظهور دو دولت مستقل جمهوری فدرال آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان در سال ۱۹۴۹ طبق برنامه طرحریزی شده از جانب این کشورها، جنبش چپ آلمان را که در سالهای جنگ، هسته گر چه نه چندان نیرومند ولی متشکل و سازمان یافته مقاومت ضد فاشیستی را بوجود آورده بود دچار آشفته گی سیاسی و فقدان خود ارادیت ساخت + کمونست ها و سوسیال دموکرات های شرق آلمان در حالیکه بنا بر پیشینه اندیشه ای و کار برد شیوه های مبارزاتی، برداشت دگرگونه ای از اعمار جامعه سوسیالیستی داشتند در نتیجه اشغال این ساحه ذریعه ارتش سرخ متحمل وحدت دستوری از جانب حزب کمونست اتحاد شوروی گردیده حزب واحد سوسیالیست آلمان (SED) را تشکیل دادند + حزب واحد سوسیالیست با برپائی، به قول معروف آن دوران اولین دولت کارگری - دهقانی در سر زمین آلمان در واقعیت امر سیاست پیروی کامل از اراده مسکو را دنبال نموده به اعمار سوسیالیزم ملهم از تصورات ستالینی استقرار نظام اجتماعی توتالیتار پرداخت و ازین طریق سنگ بنای بحران متداوم سالهای بعد را که منجر به تبدل شرق کشور به جبهه مقدم جنگ سرد و نقطه احتمالی درگیری نظامی میان ناتو به رهبری ایالات متحده آمریکا و پیمان وارسا به رهبری اتحاد شوروی سابق گردید گذاشت + اعمار دیوار مشهور برلین در سال ۱۹۶۱ مسیحی محصول وخامت و تشنج اوضاع آن دوران بود +

مبهرن است که حزب واحد سوسیالیست توانست در جریان دهه های نخست حاکمیت به پیشرفت های معین اقتصادی و اجتماعی نایل آید و کشور را در صدر اعضای شورای تعاون اقتصادی کشورهای بلوک سوسیالیزم دولتی قرار دهد اما برنامه گذاری پروژه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در پیوند تنگاتنگ با ایدئولوژی حاکم، تعبیه حزب در ارگان های دولتی بر مبنی تیوری انحرافی ضرورت رهبری و سوق و اداره دولت بواسطه حزب طبقه کارگر و وابستگی بلا قید و شرط حزب به اتحاد شوروی نمی توانستند حفظ و رشد دینامیک دست آورد های حاصله و دورنمای منطقی و عادلانه وحدت دو باره تنه های اجباراً ازهم جدا شده شرق و غرب یک ملت واحد را تضمین نمایند. از سوی دیگر فضای خالی از آزادی های سالم سیاسی بر اساس دیدگاه غیردموکراتیک برتریت و صلاحیت حکمرانی حزب پیشاهنگ طبقه کارگر بر بقیه جامعه امکان تبارز خلاقیت های فردی و جمعی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آزاد و فارغ از قید و بند ایدئولوژیک را منتفی می ساخت و راه را برای بروز استعداد های نو آور و سازنده مسدود می کرد چنانچه حزب حاکم بعد از تثبیت موقعیت خود در اولین سالهای حاکمیت بیشتر از صد و پنجاه هزار عضو حزب را که منشأ سوسیال دموکراتیک داشتند و شاید فراختر و عاقلانه تر از کمونست های تیپ ستالینی می اندیشیدند در پرتو وصیت های تصفیوی مسکو از حزب اخراج و شماری از افراد سرکش آنها را راهی زندان کرد. فشار، سرکوب، اختناق، اذیت و حتی اذیت غیر قابل تحمل در مواردی چون بازی خوردسالان با تصاویر رهبران پدیده های بودند که زنده گی سیاسی دولت آلمان شرق را تا زوالش همراهی می کردند. بی مورد نخواهد بود اگر در اینجا از سرگذشت تکان دهنده نوجوان دختری یاد آوری گردد که با یک شوخی بچه گانه با تصویر ستالین هشت سال را در زندان سپری کرد.

اواخر پائیز سال ۱۹۴۵ که باز سازی مخروبه های بازمانده از جنگ مقداری راه افتاده بود، ایریکا ریمان (Erika Riemann) دختر چهارده ساله ای از اهالی ایالت تیورینگن (Thüringen) که می خواست با چند نوجوان دیگر از مکتب دو باره احیا شده قبلی اش

دیدن کند ناگهان چشمش به تصویری افتاد که قبلاً چهره هیتلر را در آنجا دیده بود ولی اینبار با سیمای آدم بیگانه ای برخورد که سبیل و هیکلش خیلی بزرگتر از هیتلیر بود، آنگونه که خودش می نویسد به تصویر نزدیک شد، با قلم لب بدور فک سفالی آن حلقه ای کشید و بعد از تبادل حرف های بچگانه با همراهانش محل را ترک گفت.

ایریکا ریمن بهترین سالهای نوجوانی اش را صرفاً بخاطر بازی با صورتی که شناختی از آن نداشت و نمی دانست چرا جای تصویر هیتلر را گرفته است در زندان گذراند. شرح کامل این حادثه را وی که اکنون ۷۶ سال دارد در کتابی زیر عنوان "حلقه ای بدور ریش ستالین" نگارش داده است.

چنین مضمیقه سازی و در تنگنا قرار دادن آزادی های فردی بدون شک پیامد های ناگواری در روند حوادث سیاسی داشته موجبات نارضایتی های گسترده اجتماعی را فراهم ساخت و زمینه را برای پیدایش بحران سالهای بعد مساعد نمود چنانچه همینکه جامعه شوروی سابق در اواخر سالهای هشتاد سده پیشین در بحران فرو رفت دیری نگذشت که این بحران به سراسر اروپای شرق منجمله آلمان دموکراتیک سرایت نمود و در نتیجه باعث فرو پاشی نظام های حاکم در آن کشور ها گردید. گرچه حزب واحد سوسیالیست در ابتدا سعی ورزید از آبستن تحولات به گونه اروپای شرقی جلوگیری به عمل آورده در برابر آن مقاومت نماید که این امر سبب فرار هزاران نفر به کشورهای همسایه و از آن طریق به آلمان غرب گردید اما روند تحولات چنان مسیری را پیش گرفت که سوق دادن برنامه ای آن دیگر غیر محتمل به نظر می رسید. در ماه اکتوبر ۱۹۸۹ میلیون ها شهروند آلمان دموکراتیک دست به تظاهرات زدند و رفورم های بنیادی جامعه خویش را مطالبه می کردند. در وهله آغاز این تظاهرات، شعار آنها (Wir sind das Volk - ما هستیم این خلق) صرفاً به دموکراتیزه کردن جامعه و استقرار سوسیالیزم دموکراتیک خلاصه می شد اما با گذشت اندک زمانی چونکه ارگان های دولتی، حزبی و امنیتی دیگر نقش ناظری بیش نداشتند و نمی توانستند بر اوضاع تسلط یابند ناگهان خواست وحدت هر دو آلمان با سرعت فزاینده ای قوت گرفت و شعار

**(Wir sind ein Volk - ما هستیم یک خلق)** جو نوینی به تظاهرات بخشید و جمعیت میلیونی را به سمت دیوار برلین کشاند. بتاريخ ۹ نوامبر ۱۹۸۹ دیوار چهل ساله برلین با یورش صلح آمیز مردم فروریخت که بدینترتیب به تجزیه نیم قرنۀ کشور آلمان و همزمان در حقیقت به عصر سوسیالیزم دولتی پایان داد. در ماه می ۱۹۹۰ معاهده وحدت اقتصادی، اجتماعی و اسعاری بین حکومت های آلمان دموکراتیک و آلمان فدرال به امضا رسید که بر اساس آن شرق آلمان بتاريخ ۳ اکتوبر ۱۹۹۰ رسماً وارد ساحة نفوذ قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان گردیده و ساختار های دولتی قبلی در آن ساحة فعالیت خود را متوقف ساختند.

حزب واحد سوسیالیست در شرایط کاملاً دگرگون شده جدید ناگزیر بود به اصلاحات عمیق حزبی تن در دهد و تغییراتی را در اهداف مرامی و شیوه های فعالیت سازمانی خود شامل سازد که به عنوان اولین اقدام درین راستا رهبر حزب اریش هونیکر بتاريخ ۱۸ اکتوبر ۱۹۸۹ از وظایفش سبکدوش گردید و ایگون کرینز عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی سمت رهبری حزب را بدوش گرفت اما این تغییر نتوانست وضع حزب را بهبود بخشد که سر انجام بیروی سیاسی بتاريخ ۸ نوامبر ۱۹۸۹ بصورت جمعی کنار رفت و راه را برای تبارز نسل جوان در رهبری حزب هموار کرد. در کنگره اضطراری حزب به روز های ۱۶ و ۱۷ دسامبر همان سال سوسیالیزم نوع شوروی آلمان شرق که در اصل ماهیت ستالینی داشت مردود شمرده شد و بجای آن برنامه سوسیالیزم دموکراتیک که احزاب چپ خارج از قمر مسکو سالها بر آن تاکید می ورزیدند در سرخط وظایف حزب قرار داده شد. درین کنگره به نام حزب واحد سوسیالیست پسوند حزب سوسیالیزم دموکراتیک **(SED-PDS)** اضافه گردید ولی این نام به دلیل اینکه طرف قبول جامعه قرار نگرفت پیشوند حزب واحد سوسیالیست **(SED)** بتاريخ ۴ فبروری ۱۹۹۰ از آن حذف گردید و حزب با هویت جدید به نام حزب سوسیالیزم دموکراتیک

**(Partei des demokratischen Sozialismus- PDS)** و رهبری جدید که قبلاً در جامعه ناشناخته بود اما در کمترین زمان بویژه در وجود شخصیت کاریسماتیک گریگور

گیزی رئیس کنونی فرکسیون پارلمانی حزب چپ در بوندستاگ (پارلمان فدرال) بوسیلهٔ رسانه های گروهی شهرت یافت، اعلان موجودیت کرد.

در یک تحول دیگر پارلمان آلمان دموکراتیک بتاريخ ۱۹۸۹ دسامبر ۱۹۸۹ نقش رهبری کنندهٔ حزب واحد سوسیالیست را از قانون اساسی منفصل و انتخابات آزاد پارلمانی را در دستور روز قرار داد. انتخابات بتاريخ ۱۸ می ۱۹۹۰ دایر گردید که اتحادیهٔ محافظه کاران تازه ظهور نموده زیر رهبری حزب محافظه کار غرب آلمان (CDU) برندهٔ انتخابات شد و حزب سوسیالیزم دموکراتیک را به حاشیه راند.

حزب سوسیالیزم دموکراتیک (PDS) بعد از وحدت دوبارهٔ آلمان تنها در پارلمان های ایالات شرق حضور خود را حفظ کرد ولی نتوانست به غرب کشور نفوذ نموده به حزب سراسری مبدل شود، در انتخابات پارلمانی فدرال نیز توانست تنها در دو دوره با فیصدی پائین به پارلمان راه یابد.

جنبش چپ در غرب آلمان بعد از ایجاد دولت جمهوری فدرال در سال ۱۹۴۹ به دلیل ضعف و ناتوانی در فعالیت های سیاسی - اجتماعی حزب کمونست آلمان (KPD) در میان اقشار زحمتکش بویژه سازمان های سندیکائی و اتخاذ موضع حمایت از دولت آلمان دموکراتیک که باعث نارضایتی کشور های عضو ائتلاف - امریکا، انگلیس و فرانسه در شرایط بحرانی جنگ سرد می گردید در انحصار حزب سوسیال دموکرات قرار گرفت. حزب کمونست با وجود اینکه در سالهای اول بعد از جنگ موفق شد به پارلمان فدرال راه یابد اما قادر نگردید به مثابهٔ یک سازمان نیرومند سیاسی مانند حزب کمونست فرانسه یا حزب کمونست ایتالیا در کنار حزب سوسیال دموکرات آلمان تبارز نماید، از جانب دیگر حمایت بی چون و چرای حزب مذکور از حزب کمونست اتحاد شوروی و رهبر آن جوزف ستالین موقعت این حزب را در جامعه متزلزل و سوال بر انگیز می ساخت که در نهایت مطابق فیصلهٔ دادگاه قانون اساسی فدرال در سال ۱۹۵۷ به اتهام فعالیت های مغایر قانون اساسی که هدف در حقیقت جاسوسی برای مسکو بود ممنوع اعلان گردید.

بازمانده های این حزب در سالهای بعد در گروه های گوناگون به نام های حزب کمونست - مارکسیست لنینیست، حزب کمونست - مائویست، حزب کمونست - تروتسکیست و غیره که هر کدام خود را خلف حزب قبلی می دانستند متلاشی شدند.

حکومت سوسیال دموکرات فدرال به رهبری ویلی برانت در سالهای ۶۰ و ۷۰ سده گذشته با پیروی از سیاست رفع تنشج آماده گی خود را برای قانونی سازی دوباره حزب کمونست اظهار نمود اما با صدور ساده جوازنامه فعالیت مخالفت می ورزید. کمونست ها باید باز سازی سازمانی می شدند و در یک حزب جدید با نام جدید جواز فعالیت می گرفتند که بدین ترتیب در سال ۱۹۶۸ حزب کمونست آلمانی (DKP) اساسگذاری شد و جواز فعالیت قانونی گرفت. درک متحجر و غیر ریالستیک گرداننده گان حزب کمونست جدید از روند حوادث مانع آن می گردید تا این حزب با حرکت های عدالت خواهی اجتماعی آنزمان بخصوص جنبش نیرومند چپ دانشجویی سالهای ۶۰ و ۷۰ همپائی حاصل کند. ازین جنبش بیشتر از همه جریان نو به ظهور رسیده دفاع از محیط زیست بهره گرفت که از تداوم آن حزب سبز های آلمان بوجود آمد.

حزب کمونست جدیداً ایجاد شده در سال ۱۹۶۸ نه تنها گروه های پراکنده از حزب کمونست قبلی را متشکل نساخت بلکه نتوانست الترناتیف مردمی تری در جناح چپ از سوسیال دموکراسی برای رقابت سالم سیاسی در برابر احزاب راست ارائه دهد. حزب کمونست آلمانی تا امروز در سطح یک گروه تجرید شده از اجتماع باقی مانده و نقشی در حیات سیاسی جامعه ندارد.

حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) که قدیمی ترین حزب سیاسی چپ این کشور است و حدود ۱۵۰ سال سابقه فعالیت دارد زنده گی خود را دائماً در پیوند و گریز ادامه داده است. این حزب از چپ بنیادی کارل مارکس در نیمه دوم سده پیشین منشا می گیرد و در چپ رفورمیست کارل کائوتسکی قوام می یابد، در جنگ اول جهانی بر خلاف مبانی اندیشه ای اش طرف جنگ طلبان را اختیار میکند که باعث تجزیه در صفوفش می

گردد. در نتیجه تجزیه حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۹۱۸ گروه های مختلف چپ ضد جنگ عرض وجود کردند که نیرومند ترین آنها اتحادیه سپارتاکوس به رهبری روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنیشت بود که در سال ۱۹۱۹ در اتحاد با دیگر گروه های چپ حزب کمونست آلمان را تشکیل داد.

ترور روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنیشت از برجسته ترین شخصیت های جنبش چپ آلمان توسط افسران ناسیونالست ارتش با تأیید حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۹۱۹ که حکومت آنزمان را در جمهوری وایمر (۱) در دست مکدر ترین صفحه تاریخ یکنیم قرنه این حزب را تشکیل می دهد که تا امروز مورد انتقاد است و ایدیالوگ های حزب مذکور نتوانسته اند دلیلی برای تبرئه این جنایت افسران ارتش ارائه کنند.

حزب سوسیال دموکرات آلمان در زمان حاکمیت حزب نازی هیتلر در سال ۱۹۳۳ پختگی بیشتر از گذشته تبارز داد و در برابر قانونی سازی قدرت مطلق العنان هیتلر یکجا با کمونست ها در پارلمان به مخالفت برخاست. این امر باعث گردید تا سوسیال دموکرات ها در تمام سالهای حاکمیت هیتلر مورد پیگرد و سرکوب قرار گیرند.

هویت چپ سوسیال دموکراسی آلمان در زمان حکومت ویلی برانت در سالهای ۶۰ که دائماً بر سوسیالیزم دموکراتیک در داخل و دریافت راه های رفع بحران در مناسبات با کشور های بلوک شرق تاکید می ورزید تمثیل برجسته ای یافت. وی به مثابه صدر اعظم آلمان با زانو زدنش در برابر پیکر سرباز گمنام در مرکز پولند شهر وارسا کشور های غربی را مبهوت و شرقی را شگفت زده کرد. ویلی برانت بهترین ممثل مکتب رفورمیست کارل کائوتسکی در جنبش چپ آلمان بود که در بیان اهداف سیاسی اش دائماً بر اعمار سوسیالیزم از راه های دموکراتیک تأکید میورزید.

"Ich bin stolz ein demokratischer Sozialist zu sein" - افتخار می کنم که یک سوسیالیست دموکرات هستم" وی این جمله مشهور را در یکی از صحبت هایش در پارلمان به زبان آورد که چپ مدرن امروزی آلمان از آن الهام می گیرد.

حزب سوسیال دموکرات آلمان با گذشت زمان از اندیشه های ویلی برانت فاصله گرفت و به سازمانی که در هر حالت جوابگوی فرصت شده و تغییر قیافه می کند مبدل گشت. گرهارد شرودر آخرین صدر اعظم سوسیال دموکرات (۱۹۹۸ - ۲۰۰۵) در یک پیمان سیاسی با تونی بلیر نخست وزیر انگلیس و بعد در برنامه جنجال برانگیز "اجندای ۲۰۱۰" اهداف سوسیالیستی حزبش را بخاک سپرد و سوسیال دموکراسی آلمان را در واقعیت وارد مرحله جدیدی از بحران کرد. در چند سال اخیر ده ها هزار عضو (SPD) صفوف این حزب را ترک گفته اند. آخرین نظر سنجی ها نشان می دهند که اگر قرار می بود درین روزها انتخابات پارلمانی دایر میگردید طبق پیشبینی انستیتوت نظرسنجی فورسا (Forsa) تنها ۲۴ درصد مردم از (SPD) حمایت می کردند. این رقم پائین ترین سطح حمایت مردم از سوسیال دموکرات ها در تاریخ جمهوری فدرال آلمان است اضافه بر آن اگر صدراعظم آلمان مستقیماً بوسیله مردم انتخاب می گردید، صدراعظم دموکرات مسیح کنونی انگیلا مرکل ۵۷ در صد آرا و رقیب سوسیال دموکرات او کورت بیک تنها ۱۷ در صد آرا را که تفاوت عظیمی را نشان می دهد بدست می آوردند. (ارقام از فورسا)

نا رضائی در رده های مختلف حزب سوسیال دموکرات و سازمان های سندیکائی وابسته به آن باعث شد تا یک تعداد کادر های حزبی و سندیکائی راه خود را از آن حزب جدا کنند و در سال ۲۰۰۴ سازمان جدیدی را به نام الترنا تیف انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی (WASG) بنیان گذاری نمایند. بدینصورت دو سازمان سیاسی همسو، PDS قبلاً در شرق و اکنون WASG در غرب در زنده گی سیاسی کشور حضور داشتند.

### اعتلای چپ بعد از بحران:

حزب سوسیالزم دموکراتیک (PDS) در شرق و الترنا تیف انتخاباتی (WASG) در غرب بخوبی می دانستند که با وجود داشتن اهداف مشترک، چون هر دو خود را پیرو عدالت اجتماعی با دورنمای تحقق سوسیالیزم دموکراتیک می پنداشتند به تنهائی و جدا از همدیگر نمی توانستند بیانگر و محقق مرام و اهداف خویش گردند بنائاً لازم بود تا راهی



را برای کنار آئی جستجو کنند. اوسکار لافانتین (۲) از رهبران ناراضی سابق حزب سوسیال دموکرات و گریگور گیزی از رهبری حزب سوسیالیسم دموکراتیک شرکت هر دو حزب را در یک پلاتفورم واحد انتخاباتی برای انتخابات پارلمانی تابستان ۲۰۰۵ که در صورت پیروزی باید به وحدت تشکیلاتی نیز می انجامید پیشکش کردند. هر دو حزب توانستند در یک پلاتفورم واحد بیشتر از ۸ درصد آرا را بدست آورند و در نتیجه فرکسیون نیرومند چپ پارلمانی را در بوندستاگ (پارلمان فدرال) تشکیل دهند. به تعقیب آن پروسه وحدت آغاز و در ماه جون ۲۰۰۷ پیروزمندانه پایان رسید.

بتاریخ ۱۶ جون ۲۰۰۷ شهر برلین شاهد رویداد بزرگ تاریخی در زنده گی جنبش چپ آلمان بود که به قول فائوستو برتونینی رهبر اتحادیه احزاب چپ اروپا حادثه بزرگ تاریخی در زنده گی اروپا نیز بشمار می رفت. درین روز کنگره اساسگذاران حزب چپ آلمان با شرکت ۸۰۰ نماینده از هر دو حزب دایر و پیدایش حزب جدید سراسری چپ آلمان (Die Linke) را خبر داد. اهمیت ملی این رویداد در آنست که برای اولین بار بعد از جنگ دوم جهانی یک حزب واحد سیاسی در مجاورت چپ سوسیال دموکراسی ظاهر می شود و حزب سوسیال دموکرات را که تا این زمان چپ سراسری کشور را در انحصار خود داشت به چالش می گیرد. در اولین روز های بعد از کنگره بیش از دونیم هزار نفر به حزب مراجعه و تقاضای عضویت کردند که این روند هنوز هم ادامه دارد، حتی برخی کادر های برجسته ایالتی حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه سندیکای آلمان از حزب قبلی خویش قطع رابطه کرده به حزب جدید چپ پیوستند. آخرین نظر سنجی ها از انستیتوت فورسا (Forsa) گواهی می دهند که حزب چپ جایگاه خود را به مثابه سومین نیروی سیاسی در کنار دیگر احزاب در جامعه تثبیت می نماید (۳).

ظهور حزب چپ آلمان از اهمیت به سزائی در جنبش بین المللی چپ نیز برخوردار است چنانچه شرکت ۶۸ حزب و سازمان چپ از ۴۷ کشور و شرکت سفرای کشور های کوبا، بولیوی، ونزوئلا، بیلاروس، اکوادور و دیپلومات های شماری از کشور های دیگر مقیم

برلین در کار کنگره یکی از بزرگترین همایش های احزاب و سازمان های مترقی و چپ را در دو دهه اخیر تمثیل می کرد.

## عصبانیت محافظه کاران:

پیروزی ها و دست آورد های حزب چپ، آنها در کمترین زمان نمی توانستند موجب ناراحتی و عصبانیت محافظه کاران آلمان نگردند که بعد از فرو ریزی دیوار برلین و از هم پاشی سوسیالیسم دولتی به یکه تازی در عرصه سیاست عادت کرده و چپ تحول طلب را برای همیشه فوت شده تلقی می کردند. آنها حزب سوسیالیسم دموکراتیک را بازمانده یک نظام توتالیتار و پدیده می دانستند که با شرایط "پوست کمونیزم" همخوانی ندارد و به زودی از صحنه غایب خواهد شد و یا لا اقل پیش ازینکه جزء صفحات تاریخ شود برای مدتی در شرق کشور باقی خواهد ماند. تشکیل سازمان الترنا تیف انتخاباتی کار و عدالت اجتماعی در غرب را نیز یک جریان موقتی محصول احساسات برخی سوسیال دموکرات های ناراضی تلقی کرده دوامش را زیر سوال می بردند. همینکه کنگره موسس حزب چپ خلاف انتظار آنها هر دو سازمان را کنار هم آورد و تولد حزب جدید را که در حقیقت تولد و استحکام دو باره یک نیروی سراسری چپ بود با جدیت تمام نوید داد و پیروزی های هم در قبال داشت محافظه کاران دچار سردرگمی و سراسیمگی شده به راه اندازی تبلیغات سوء و بستن اتهامات غیر واقعی متوسل شدند.

اوسکار لفانتین یکی از رؤسای دوگانه حزب چپ (۴) فضای جدید در جناح محافظه کار و دیگر مخالفین را به ارتباط برخورد آنها با حزب چپ در یک مقاله ای زیر عنوان "کلاغ سفید و سوسیالیسم ناسیونال" در سایت انترنتی "Die Linke" به بررسی گرفته است که برگردان فارسی آن در اختصار تقدیم می گردد:

**DIE LINKE.**

نتایج نظر سنجی ها برای حزب چپ، جناح محافظه کار را دچار وهم کرده است. رولاند کوخ نخست وزیر ایالت هیسن از اتحاد دموکرات مسیح (CDU) می خواهد حزب چپ را زیر مراقبت اداره محافظت از قانون اساسی - **Verfassungsschutz** (۵) قرار دهد چونکه گویا این حزب ناسیونالیزم کمونستی را تبلیغ می کند. دیووفینیر رئیس شرکت رسانه ای شپرینگر جامعه را از یک سوسیالیزم ناسیونال برحذر می سازد.

اینکه کوخ در مبارزه بر ضد رقیب جدید می خواهد اداره محافظت از قانون اساسی را بکار اندازد فهم ناقص او را از دموکراسی نشان می دهد اما هراس دیووفینیر رئیس شرکت شپرینگر از سوسیالیزم ناسیونال به دلیل قدرت این شرکت در رسانه های گروهی باید جدی گرفته شود زیرا وی تلاش دارد با نسبت دادن تمایلات ضد یهودیت به حزب چپ مفاهیم ناسیونال و سوسیالیزم را کنار هم گذاشته معرفی حزب را با تفکر شبیه ناسیونال سوسیالیزم پیوند دهد.

از نزدیک مشاهده می کنیم که ناسیونال سوسیالیزم چه می خواست. مشخصه اساسی آن نژادپرستی یعنی انکار پذیرش برابری و هم سطحی برای همه انسان ها بود. برخلاف، بنیاد سیاست حزب چپ را تامین ارزش های یکسان برای تمام انسان ها صرف نظر از جنس، نژاد و مذهب آنها تشکیل می دهد. برحذر داشتن از جامعه متنوع النژاد و مخلوط تا کنون در جناح های دیگر به ملاحظه رسیده اما در چپ سیاسی چنین چیزی دیده نشده است. مفهوم سوسیالیزم ناسیونال همانقدر بی معنی است مثل کلاغ سفید یا اسپ قزل سیاه.

نازی ها تصور می کردند که ملت ها برای بقا و امنیت خود باید جنگ بخاطر توسعه ساحة مورد نیاز زیست شان را بپذیرند، این تصور بیانگر ناسیونالیزم است که حزب چپ هیچگاهی چنین نه اندیشیده است. پیشبرد جنگ های تجاوزگرانه مغایر با حقوق بین الدول برای آن بود تا ساحة زیست تامین شود. امروز نیز جنگ های ضد حقوق بین

الدول را به قصد کنترل سر زمین های دارای نفت و گاز راه می اندازند. حزب چپ اینگونه جنگ ها را رد می نماید و از تأیید موضع احزاب دموکرات مسیحی، سوسیال دموکرات، دموکرات های آزاد و سبز ها که به پندار مبارزه برای آزادی و دموکراسی کار برد نیرو های نظامی را صواب می دانند امتناع می ورزد زیرا این مسئله بیشتر به منافع جیوستراتیژیک ایالات متحده آمریکا در جهت تامین منابع انرژی برای آنها خدمت می کند.

جان اف کیری نامزد دموکرات ها در آخرین انتخابات ریاست جمهوری آمریکا درین رابطه سیاست جدیدی را مطالبه کرد و گفت: "این کشور باید در جریان ده سال از وابستگی به نفت شرق میانه رهائی یابد تا پسران و دختران ما بیشتر بخاطر نفت نجاتند و به قتل نرسند".

چونکه حزب چپ نیز مسئولیت پسران و دختران آلمانی را ازین سرنوشت می طلبد به گریز از مسئولیت متهم می گردد. در ده سال اخیر این تصور در آلمان قوت یافته است که کار برد نیرو های نظامی مناسب ترین شیوه استقرار صلح در جهان است. جمله معروف ویلی برانت "از سرزمین آلمان هیچگاهی نباید جنگ برخیزد" به فراموشی سپرده شده است.

حزب چپ می خواهد نه بوسیله جنگ بلکه مساعدت های بزرگ انکشافی و باز سازی، صلح را در جهان تامین نماید. تجارب نشان می دهند که حملات نظامی اهداف اقتصادی را به دنبال دارند. آنگونه که ایدموند فیلیپس (Edmund Phelps) دارنده جایزه نوبل در عرصه اقتصاد می نویسد "اگر ضایعات انسانی را یکسو بگذاریم، بهای اقتصادی حفظ صلح در کشوریکه دستخوش تنش و بحران شده است بخش اندک کمک های انسانی و ماموریت های صلح را در بر می گیرد"، حزب چپ سیاست خارجی خود را مبنی بر همکاری های انکشافی بین المللی از نقطه نظر اقتصادی نیز بر پایه همین استدلال اساسگذاری می نماید.

جریان متمایل به تجرید سازی ملی می توانست در برخورد با تقاضا های مبنی بر تثبیت حد اقل معاش قانونی قابل مشاهده باشد. حزب چپ واقعاً می خواهد استثمار فزاینده در آلمان را بر طرف سازد. از آنجائیکه تقاضا برای حد اقل معاش قانونی در دیگر جناح ها نیز رو به افزایش می باشد این امر را تمایل به سوسیالیزم ناسیونال نامیدن طبعاً مسخره است. بیشتر دول اروپائی درآمد های پائین و مغایر ارزش های انسانی را با انفاذ قانون حد اقل معاش از بین می برند.

حزب چپ در باره تنظیم و محدودیت مهاجرت دارای موضع مشابه حزب سبز هاست. حزب چپ آخرین قانون مهاجرت را که در آن اعطای شهروندی و پیوستن خانواده های مهاجرین به همدیگر دشوار گردیده است رد نمود. ما حتی در فکر آنها نیستیم که رقبای سیاسی خود را با وجود تلاش های شان برای محدودیت شدید مهاجرت به ناسیونالیزم متهم سازیم. مشکل بدون شک هنگامی ظهور می کند که سیاست مهاجرت بر اساس جلب نیرو های متخصص و آموزش دیده از کشور های در حال رشد بنا یابد، جائیکه به آنها به مراتب بیشتر نیاز است تا سهم شان در ارتقای رفاه کشور ما. بخشی از جناح های دیگر از چنین سیاست حمایت می نمایند.

موضوع دیگر اتهام ضد یهودیت ( انتی سیمیت ) است که از مجاری مرموز سر می کشد. مثال اول: وقتی خلع سلاح اتمی برای تمام کشور ها مطرح می گردد اگر از اسرائیل نیز تقاضای انصراف از اسلحه اتمی به عمل آید ضد یهودیت خوانده می شود. حزب چپ همچنان سعی می نماید از دسترسی رئیس جمهوری که محو اسرائیل را از نقشه دنیا می خواهد به اسلحه اتمی جلوگیری نماید. اما این کار نباید با تهدید حمله نظامی بلکه در قالب بحث و مذاکره پیرامون خلع سلاح اتمی در منطقه و جهان صورت گیرد.

مثال دیگر: حزب چپ گفتگو با حماس را به مقصد دستیابی به صلح پایدار در شرق میانه و تسریع پروسه ایجاد دو دولت مستقل اسرائیل و فلسطین در کنار هم درست می داند که درین مسئله نیز به اتهام مشابه مواجه می گردد.

سفیر سابق اسرائیل در آلمان آوی پریمور که از گفتگو با حماس حمایت می کند به اساس این منطق نیز انتی سیمیت است.

سیاست حزب چپ به هیچ عنوان انگیزه برای برحذر داشتن از سوسیالیزم ناسیونال ندارد. رویهمرفته واکنش ها در برابر سیاست حزب چپ یک نکته را در اظهارات دیوپفینر تأیید می نمایند که محافظه کاران خود تکلیف روشنفکرانه برای خود ایجا می کنند.

## یاد داشت:

۱ - انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ سلطنت را ساقط و نظام جمهوری (۱۹۱۹ - ۱۹۳۳) را بوجود آورد که با پیروزی حزب ناسیونال سوسیالیست به رهبری هیتلر در سال ۱۹۳۳ به پایان رسید، چون مجلس تصویب کننده قانون اساسی جمهوری در شهر وایمر (Weimar) در شرق آلمان تدویر گردید، آندوره در تاریخ به نام عصر جمهوری وایمر شهرت یافت.

۲ - اوسکار لافانتین (Oskar Lafontaine) عضو حزب سوسیال دموکرات از سال ۱۹۶۶ تا ۲۰۰۵، کاندید پست صدارت عظمی در سال ۱۹۹۰ و رئیس حزب سوسیال دموکرات از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹، در سال ۱۹۹۸ در حکومت گرهارد شرودر وزیر مالیه وی در سال ۱۹۹۹ از پست های رئیس حزب و وزیر مالیه کناره گیری کرد. اکنون سمت یکی از رؤسای دو گانه حزب چپ را بدوش دارد. رئیس دیگر حزب لوتنهار بیسکی (Lothar Bisky) است.

۳ - در آلمان پنج حزب سیاسی در پارلمان فدرال حضور دارند که عمده ترین نیرو های سیاسی محسوب می شوند: اتحادیه دموکرات مسیح و سوسیال مسیح (CSU - CDU)، حزب سوسیال دموکرات (SPD)، حزب دموکرات آزاد (FDP)، حزب چپ (Die Linke) و حزب سبزها (neüDie Gr).

۴ - کنگره برلین موافقه نمود تا آمیزش کامل هر دو سازمان در ساختار های واحد حزبی رهبری دو گانه ایجاد گردد.

۵ - ادارهٔ محافظت از قانون اساسی - *Verfassungsschutz* ارگان استخباراتی داخلی  
دولت آلمان است.♦

۶ - در تهیهٔ مطالب بالا از مواد منتشره در سایت های اینترنتی احزاب ذکر شده در متن  
استفاده گردیده است.♦

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)